

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۱۳، اشعیا ۲۶-۲۷

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در تدریس خود در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۱۳، اشعیا فصل‌های ۲۶ و ۲۷ است.

بیایید با هم دعا کنیم. پدر، ما از تو به خاطر تمام تدارکاتی که برای ما فراهم کرده‌ای سپاسگزاریم. ما از تو به خاطر بارانی که زمین را آبیاری می‌کند سپاسگزاریم. چه نظم شگفت‌انگیز و شگفت‌انگیزی که برقرار کرده‌ای تا باران به اقیانوس‌ها، از طریق رودخانه‌ها، به ابرها بالا بیاید و دوباره زمین را آبیاری کند. ما را ببخش که شکایت می‌کنیم. اگر خیلی آفتابی باشد، شکایت می‌کنیم. اگر خیلی بارانی باشد، شکایت می‌کنیم. اگر خیلی سرد باشد، شکایت می‌کنیم. اگر خیلی گرم باشد، شکایت می‌کنیم. ما شاکیان سرسختی هستیم. لطفاً ما را ببخش. ای پروردگار، به ما کمک کن تا تمام هدایای تو را دریافت کنیم و آنها را با خوشحالی و شادمانی دریافت کنیم. و مثل همیشه، ما دومین هدیه برتر تو را دریافت می‌کنیم. بهترین هدیه تو عیسی بود متشکرم. و دومین هدیه برتر تو کلام مکتوب تو است. متشکرم. از تو به خاطر این افتخار که این ساعت آینده را صرف مطالعه کلامت کنم، سپاسگزارم. کمکمان کن، پروردگار. کمکم کن. کمکم کن به کسانی که گوش می‌دهند. کمکمان کن با هم.

کمکمان کن تا از عشق یکدیگر به تو و اشتیاق برای کلامت الهام بگیریم. ای پروردگار، کمکمان کن تا عمیق‌تر شویم. کمکمان کن تا کمتر و کمتر شبیه کسانی باشیم که در فصل اول اشعیا توصیف شده‌اند، احمق‌تر از الاغ، که نمی‌دانند آخور کجاست.

پروردگارا، از تو به خاطر این سطح از تشخیص که به ما داده‌ای سپاسگزارم، سطحی که می‌دانیم آخور کجاست و امشب به آن رسیده‌ایم و انتظار داریم که ما را با قدرت روح القدس خود تغذیه کنی. متشکرم. به نام تو، آمین.

شخصی پرسید، از آنجایی که، همانطور که گفتند، شما ترجمه جدید زندگی را نوشته‌اید، که کاملاً صحیح نیست، چرا از آن استفاده نمی‌کنید؟ خب، من از آن برای این نوع مطالعه استفاده نمی‌کنم زیرا ترجمه جدید زندگی برای خواندن بخش‌های بزرگ بهترین است. بسیار خوانا است. بسیار فوری است.

و بنابراین، من به دانش‌آموزانم می‌گویم، و همانطور که به کلاس اشعیا که در بهار امسال ارائه می‌دهم خواهم گفت، شما واقعاً به دو کتاب مقدس نیاز دارید. شما به یکی نیاز دارید که نوعی ترجمه تحت‌اللفظی باشد، مانند این مورد، من از نسخه استاندارد انگلیسی برای مطالعه آیه به آیه و بخش به بخش استفاده کرده‌ام. شما همچنین برای خواندن بخش‌های بزرگ و درک جریان به ترجمه جدید زنده نیاز دارید.

وقتی ترجمه تحت‌اللفظی را می‌خوانید، درک جریان آن دشوار است. اما از هر دو استفاده کنید و ما برای این نوع کار دقیق از ترجمه تحت‌اللفظی‌تری استفاده خواهیم کرد، اما نه به این دلیل که از ترجمه تفکر در برابر تفکر بهتر است. از بسیاری جهات، من همیشه از «زندگی نو» برای عبادت‌هایم استفاده می‌کنم.

از بسیاری جهات، ترجمه‌ای که با تفکر نوشته شده باشد، ترجمه بهتری است، زیرا مفهوم را به خوبی منتقل می‌کند. گاهی اوقات ترجمه‌های تحت‌اللفظی ممکن است کلمه به کلمه باشند و شما واقعاً مفهوم را از دست بدهید. بنابراین، مردم می‌گویند، خب، چه چیزی دقیق‌تر است؟ چه چیزی دقیق‌تر است؟ و ضمناً، هیچ ترجمه تحت‌اللفظی وجود ندارد.

هیچکدام. خروج ۳۴، ۶. ما در طول مطالعه خروج در مورد این موضوع صحبت کردیم. خدا دیرخشم است.

ترجمه تحت‌اللفظی؟ به سختی. آنچه عبری به معنای تحت‌اللفظی آن می‌گوید این است که خدا بینی واقعاً درازی دارد. زیرا وقتی عصبانی می‌شوید، بینی‌تان داغ می‌شود.

و خدا بینی‌ای دارد که حدود شش فوت طول دارد. مدت زمان بسیار زیادی طول می‌کشد تا گرما به آنجا برسد تا به انتها برسد. حالا، من می‌گویم که هیچ ترجمه تحت‌اللفظی وجود ندارد.

هیچ ترجمه‌ای در دنیای انگلیسی آن چیز را به معنای واقعی کلمه ترجمه نمی‌کند. می‌گوید، چه فکری پشت آن تصویرسازی بود؟ اوه، آن فکر صبر است. آن فکر دیر عصبانی می‌شود.

خب، ما به شما ایده می‌دهیم. اوه، من فکر کردم این به معنای واقعی کلمه است. به هر حال، امشب درباره اشعیا ۲۶ تا ۲۷ صحبت می‌کنیم.

بعضی از شما رفت و آمد داشته‌اید، و اشکالی ندارد. و بعضی از شما اینجا بوده‌اید و رفت و آمد داشته‌اید. اما من آنجا بوده‌ام، این کار را کرده‌ام.

پس بگذارید به شما یادآوری کنم که کجا هستیم. ما در آن بخش هستیم. ما در بخش بزرگتر، از ۷ تا ۳۹ هستیم. به اساس بندگی اعتماد کنید.

در آن بخش، ما در فصل‌های ۱۳ تا ۳۵ هستیم، درس‌هایی در مورد اعتماد. آحاز پادشاه در این آزمون شکست خورد. او به خداوند اعتماد نکرد.

او در برابر دو دشمن همسایه‌اش به آشور اعتماد کرد. بنابراین، پس از شکست در آزمون، دوباره به کتاب‌ها برمی‌گردیم. و تا اینجا به ۱۳ تا ۲۳ نگاه کرده‌ایم، به ملت‌ها اعتماد نکنید.

پیام‌های مختلف داوری علیه ملت‌ها. همه آنها تحت داوری هستند و برخی از آنها به خدای شما اعتماد خواهند کرد. پس چرا اصلاً باید به آنها اعتماد کنید؟ حال، هفته گذشته گفتم، این موضوع خاص است، و با ملت‌های خاصی سروکار دارد.

حال، در این بخش که هفته گذشته به آن می‌پردازیم، و این بخش، به بررسی کلی‌تری می‌پردازیم. هر دوی آنها درباره ربوبیت خداوند صحبت می‌کنند. این یکی در رابطه با ملت‌های خاص، و این یکی در رابطه با جهان.

همچنین، همانطور که هفته پیش گفتم، تمرکز اینجا در آیات ۱۳ تا ۲۳ بر ملت‌ها است. و ممکن است این تصور به وجود بیاید که یهوه فقط یک واکنشگر است. ملت‌ها، اعمال خود را انتخاب می‌کنند، و خدا می‌گوید، خب، حالا ببینیم، در این مورد چه باید بکنم، من تعجب می‌کنم.

نه، نکته اینجا این است که پشت همه اینها خدا ایستاده است، و خدا بازیگر حاکم در این مرحله از تاریخ است. بنابراین هفته گذشته، به فصل‌های ۲۴ و ۲۵ نگاه کردیم. در فصل ۲۴، نوعی خلاصه، خلاصه‌ای کلی از آنچه در اینجا گفته شده است، دیدیم.

تمام ملت‌ها نابود خواهند شد. شهر زمین ویران خواهد شد، و سرودهای مستانه‌ای که زمانی می‌خواندند، همگی خاموش خواهند شد، زیرا تنها خداوند در آن روز آخر متعال خواهد شد. این فصل ۲۴ است.

فصل ۲۵، خدا قرار است در کوه مقدس خود ضیافتی داشته باشد. اوه، بله، بدیهی است، ضیافتی برای ما برندگان. نه، این ضیافتی برای تمام دنیاست.

حالا، ما اینجا داریم درباره اغراق سامی صحبت می‌کنیم. تمام جهان نابود می‌شود، و او برای همه مردم زمین جشنی برپا می‌کند. همه آنها مرده‌اند.

خب، شما دارید سعی می‌کنید نکته‌ای را مطرح کنید. هیچ‌کس از قضاوت فرار نمی‌کند، و از طرف دیگر همه امکان رستگاری دارند. این همان نکته‌ای است که اینجا مطرح می‌شود، و او قرار است در آن کوه بزرگ ضیافتی داشته باشد، و در آن کوه، او قرار است پوششی را که چهره بشریت را پوشانده است، کنار بزند.

او ما را از مردگان برخیزاند، و ما به خاطر کاری که او برای ما انجام داده، سرودها، سرودهایی در شب خواهیم داشت، اما این بدان معنا نیست که متکبران فرار خواهند کرد. موآب، مغرور و متکبر، به زیر کشیده خواهد شد، بنابراین بسیاری از مردم جذب دکترین جهان‌شمولی می‌شوند. این ایده‌ای است که در نهایت همه نجات خواهند یافت.

این خیلی جذاب است. شما به آموزه جهنم فکر می‌کنید، و این یک آموزه بسیار ترسناک و غم‌انگیز است، به خصوص اگر عزیزانتان را از دست داده باشید. بنابراین، فکر کردن به این که، خب، به نحوی، خدا قرار است آن را انجام دهد، بسیار وسوسه‌انگیز است.

می‌دونی، وقتی به آخر خط می‌رسیم، و همه اونجا توی بهشت، جلوی کرسی قضاوت هستن، و خدا می‌پرسه می‌خوای بری بهشت؟ خب، معلومه که همه می‌گن، می‌خوام برم بهشت. نه. سی. اس. لوئیس، توی کتاب کوچیک و فوق‌العاده‌اش، «طلاق بزرگ»، واقعاً این رو تکذیب می‌کنه.

اگر آن کتاب را نخوانده‌اید، از شما می‌خواهم که آن را بخوانید. این یک تمثیل است. این افراد که در جهنم هستند، می‌توانند با اتوبوس به بهشت بروند و وقتی به بهشت می‌رسند، متوجه می‌شوند که در میان بخار و مه زندگی می‌کرده‌اند و حالا به واقعیت رسیده‌اند و واقعیت، صادقانه بگویم، آنها را تا سر حد مرگ می‌ترساند و همه آنها با کسی که روی زمین می‌شناختند روبرو می‌شوند که اکنون به یک پادشاه یا ملکه تبدیل شده است و این هم ترسناک است و در روایت لوئیس از داستان، همه به جز یک نفر تصمیم می‌گیرند به جهنم برگردند، زیرا برای ورود به بهشت باید از چیزی که برایشان عزیز است دست بکشند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند.

بنابراین، اشعیا، در این بیان شگفت‌انگیز رستاخیز در فصل ۲۵، آن فصل را با آن آیات ترسناک در مورد فرو ریختن موآب به درون توده‌ای از کود به پایان می‌رساند، زیرا آنها غرور خود را به هر قیمتی انتخاب کردند، و من فکر می‌کنم این مهم است، شاعرانه است، اما فکر می‌کنم این یک آموزه مهم از آموزه‌های اساسی است خدا قرار نیست کسی را برخلاف میلش نجات دهد، و در نهایت، اراده ما می‌تواند بر اراده خدا غلبه کند، و باز هم، این بسیار ترسناک است. بسیار خوب، امشب به فصل ۲۶ نگاه می‌کنیم.

دوباره، به نحوه شروع ما توجه کنید. در آن روز، چه؟ یک آهنگ. اممم.

این بخش ۲۴، ۲۵، ببخشید، ۲۴ تا ۲۷ را به هم پیوند می‌دهد. یکی از مضامینی که آن را به هم پیوند می‌دهد سرود است. حالا، در آن بیت، فصل ۲۵، آیه ۵، دقیقاً انتهای آن بیت، چه نوع سرودی آنجا خوانده می‌شود؟ سرود وحشتناکان، یا به این روایت، سرود ظالمان.

خب، بله، یه آهنگ هست، آهنگ پیروزی، آهنگ ظلم، آهنگ وحشت. آهنگ اینجا توی بیت ۲۶ چیه؟ ستایش. ستایش.

ستایش. و ستایش برای چه؟ آیه ۲، خب، آیات ۱ و ۲. ستایش برای چه؟ یک شهر قوی. یک شهر قوی

اینجا دوباره تضاد وجود دارد. شهر زمینی با تمام قدرتش وجود دارد، قدرتی که بر ظلم بنا شده، قدرتی که بر قدرت انسانی بنا شده، و با خاک یکسان شده است، اما ما یک شهر داریم، و آن شهر دلیلی برای سرود خواندن است. جالب است که درست از طریق کتاب مقدس، ما از یک باغ به یک شهر منتقل می‌شویم

حالا، رک و پوست کنده، من که در روستا بزرگ شده‌ام، فکر می‌کنم باید در جهت مخالف حرکت کنم، اما من هر روز نقشه خدا را می‌پذیرم، اما این همان ایده است. ما به سمت شهر، شهر، و دیوارهای شهر چیست؟ رستگاری. بله، بله.

از یک منظر، این شهری بدون دیوار است، اما از منظر دیگر، یک شهر است و ما در درون آن دیوارهای خدا در امنیت هستیم. و می‌دانید، ما، در سنت و سلی، به تقدیس کامل اعتقاد نداریم. ببخشید، بله، داریم

امنیت کامل، امنیت ابدی، من الان درستش می‌کنم. ما به امنیت ابدی اعتقاد نداریم. بسیاری از ما به ناامنی ابدی اعتقاد داریم.

خدای من، دارم فکر می‌کنم، دارم فکر می‌کنم، خدای من، دارم فکر می‌کنم شاید خدا نقشه نکشیده که ما این‌طور زندگی کنیم. خبر خوب اینه که فقط یه نفر تو دنیا هست که می‌تونه تو رو از دست خدا نجات بده. خود تو.

دوباره، خیلی خوشحالم که خدا این امکان را برای من فراهم کرده که ازدواج کنم. من از ازدواج چیزهای زیادی در مورد الهیات یاد گرفته‌ام. امشب می‌توانم اینجا بایستم و به شما بگویم که من یک شوهر بی‌نقص هستم، اما کارن اینجاست.

خب، اگر من کار اشتباهی بکنم، کاری که او را آزار بدهد، آیا ازدواجمان تمام شده است؟ نه، نه، چون عشق او قوی‌تر از این حرف‌هاست. اما فرض کنید من همچنان با تکبر و غرور این کار را بکنم و از او بخواهم که مرا ببخشد. این امکان وجود دارد که خودم را از آن عشق بیرون بکشم.

به نظر من، در رستگاری هم همین‌طور است. اوه، دیوارهای او به اندازه کافی قوی هستند که شما را در خود نگه دارند. ممکن است کوتاهی کنید، ممکن است گاهی اوقات قلب او را بشکنید، اما تا زمانی که واقعاً بخواهید در آغوش او باشید، نه در بهشت، تا زمانی که بخواهید در آن رابطه با او باشید و مایل به توبه و اعتراف و تغییر شیوه زندگی خود باشید، هیچ چیز نمی‌تواند شما را از آن شهر بیرون کند.

و این خبر خوبی است دوستان. خبر خوبی است. ما در او امنیتی داریم که می‌توانیم با اطمینان با آن زندگی کنیم.

بسیار خوب، بیایید ادامه دهیم. آیات ۳ و ۴، البته، آیات بسیار مشهوری هستند، و فکر می‌کنم آنها همین‌جا، تقریباً در اواسط این بخش، اتفاق می‌افتند و به ما یادآوری می‌کنند که موضوع چیست. حالا، می‌خواهم توجه کنید، گفتم افرادی که به این شهر می‌آیند سه ویژگی دارند.

در واقع، چهار تا وجود دارد. آنها در آیات ۲ و ۳ چه هستند؟ بله، فکر می‌کنم اولی را شنیدم، صالح. خب، اینها افرادی هستند که متعهد به انجام کار درست هستند.

چه به نفعشان باشد چه نباشد، آنها متعهد به انجام کار درست هستند. خب، بعدی چیست؟ بله، یک نسخه می‌گوید، ایمان داشته باشید. یا آنها وفادار هستند.

یعنی، آنها قابل اعتماد هستند. آنها قابل اعتمادند. و به یاد داشته باشید که در روش تفکر کتاب مقدسی، حقیقت چیزی انتزاعی و خارج از دسترس نیست.

حقیقت یک روش زندگی است، درستکار بودن، با یکدیگر صادق بودن، و به قول خود وفادار بودن. بنابراین اینها افرادی هستند که به انجام کار درست متعهد هستند. آنها افرادی هستند که به یکدیگر و به خدا ایمان دارند.

خیلی خب، دیگه چی؟ قبل از اون، ثابت قدم. بله، ذهنشون روی تو ثابت مونده. اونا به نقطه تمرکز ثابت دارن.

من می‌دانم چه می‌خواهم. می‌دانم چرا زنده‌ام. و خدایا کمک کن، این همان چیزی است که قرار است در زندگی من اتفاق بیفتد.

به نظرم، در طول سال‌ها تدریس، این را بارها دیده‌ام. دانشجویی که با شور و هیجان فراوان دوره‌ای را شروع می‌کند. اوه، این شگفت‌انگیزترین دوره‌ی دنیاست.

من قراره خیلی چیزها یاد بگیرم. و به جایی حدود هفته سوم یا چهارم، می‌بینید که تمرکشون داره از بین می‌ره. و جذب اون چیز و این چیز می‌شن.

و وقتی به آخر خط می‌رسند، چیز زیادی یاد نگرفته‌اند چون تمرکشون را از دست داده‌اند. این توانایی می‌دانید، این همان چیزی است که پولس در فیلیپیان در مورد آن صحبت می‌کند. این کاری است که من انجام می‌دهم، چشمم را به نوار، نوار پایان مسابقه دوخته‌ام.

من هرگز داستان جیم رایان، دونده‌ی بزرگی که مسافت زیادی را طی می‌کرد، فراموش نکرده‌ام. او در یک مسابقه می‌دانست که 30 یا 40 یارد از نفر دوم جلوتر است. و همین که به بخش پایانی مسیر برگشت به سمت نوار رسید، گفت که نمی‌تواند از فکرش بیرون بیاید.

دارم فکر می‌کنم چقدر از من جلوتر است. و او به عقب نگاه کرد. و وقتی این کار را کرد، نوک پایش به خاکسترها گیر کرد و با سر به عقب پرید.

او آنقدر جلو بود که وقتی بلند شد و دوید، باز هم سوم شد. اما تمرکش را از دست داد. تمرکش را از دست داد.

و در دنیای ما، به نظر من این یکی از کارهای اصلی است که شیطان با ما می‌کند. او ما را روی هزاران چیز مختلف متمرکز می‌کند. گاهی اوقات ما را کاملاً روی یک چیز اشتباه متمرکز می‌کند.

اما فکر می‌کنم بیشتر از این، او فقط تمرکز ما را از بین می‌برد. بنابراین، ما روی این و بعد آن و بعد روی چیز دیگری تمرکز می‌کنیم. پاول یک چیز می‌گوید، نوار

و، من از آنچه او در فیلیپیان می‌گوید خوشم می‌آید. و می‌دانم که این اشعیا است، نه فیلیپیان، اما او می‌گوید برای فراخوان صعودی خدا در مسیح عیسی. این در دنیا چه معنایی دارد؟ من فکر می‌کنم این معنی را می‌دهد.

خدا تصویری از پولس در مسیح و مسیح در پولس کاشته است. و آن چیز، آن چیز نواری است که من برایش تبلیغ می‌کنم. این یک کار است که من انجام می‌دهم.

بسیار خب. و البته مورد آخر، همانی است که در موردش صحبت کردیم. چند نفر از شما به اعتماد اشاره کردید.

بفرمایید. و نتیجه‌ی این نوع زندگی چیست؟ همانطور که در پس‌زمینه می‌گوییم، نتیجه این است: شالوم، شالوم. دوباره امتحان می‌کنیم، ترجمه‌ی تحت‌اللفظی نداریم.

ما آن را صلح کامل ترجمه می‌کنیم. اما متن نمی‌گوید صلح کامل. فقط می‌گوید صلح آرامش.

صلح کامل اصلاً ترجمه بدی نیست. فکر می‌کنم ایده همین است. اما نکته این است که فقط شالوم نیست. شالوم شالوم است.

قبلاً به شما گفته‌ام، دوباره به شما بگوییم، شالوم را می‌توان به عنوان صلح ترجمه کرد. اما این ترجمه کاملی از این مفهوم نیست. صلح به همین اندازه گسترده است.

شالوم تقریباً به همین بزرگی است. یکی از جنبه‌های شالوم چیزی است که ما آن را صلح، یعنی فقدان درگیری می‌دانیم. اما شالوم یعنی کنار هم قرار گرفتن، یعنی کامل شدن، یعنی اینکه تمام بخش‌های پراکنده زندگی‌تان را در یک چیز واحد جمع کنید.

من هرگز مردی را در دانشگاه تیلور فراموش نخواهم کرد، او حدود سه سال از بقیه ما بزرگتر بود و در گروه موسیقی نیروی دریایی بود. او یک آدم مست بود. او گفت، می‌دانید، ما در روزهای سرد یاد گرفتیم که تنها راه جلوگیری از یخ زدن توبا این است که قبل از شروع به نواختن، حدود یک پنجم ویسکی بنوشید.

اما دریانوردان به او رسیدند، و از طریق دریانوردان، عیسی به او رسید. و او به طور کامل تغییر دین داده بود. هرگز فراموش نمی‌کنم که در یک جلسه دعا با چند نفر از ما بچه‌ها در خوابگاه، شنیدم که دیک برنزی گفت، ای خدا، فقط زندگی من را به یک گلوله برفی بزرگ تبدیل کن و آن را به سمت هدف عیسی پرتاب کن.

این شالوم، شالوم است دوستان. او به ما قول عدم درگیری را نمی‌دهد. او می‌گوید اگر از او پیروی کنید، احتمالاً به صلیب کشیده خواهید شد.

من شخصاً فکر نمی‌کنم که این به معنای عدم وجود تضاد باشد. اما او می‌گوید، من می‌توانم تو را کنار هم بگذارم. می‌توانم تو را کامل کنم.

چیز خوبیه. چیز خوبیه. جان، فکر می‌کنم قطعه‌ای که اغلب از دست می‌دهیم، حداقل من که از دست داده‌ام، کسی را سرزنش نمی‌کنم، خدا این قطعه‌ی بی‌نقص را به نوعی برای ما فرستاده است.

می‌دونی، پروردگارا، این وضعیت وحشتناک توئه، این اثر بی‌نقص توئه. اما حقیقت ماجرا اینه که اثر وقتی به وجود میاد که ما این ویژگی‌ها رو در خودمون پرورش بدیم. و ازت ممنونم که واقعاً این موضوع رو برام روشن کردی.

بله، بله، بله. کاملاً درست است. کاملاً درست است.

خدا معجزه می‌کند، شکی در آن نیست. اما خدا عمیقاً به علت و معلول متعهد است. و اگر ما علت‌ها را محقق نکرده باشیم، واقعاً حق نداریم که معلول را بخواهیم.

خب، همه ما، دوباره، من باید از بانی پیروی کنم و بگویم که من در مورد تو صحبت نمی‌کنم، من در مورد خودم صحبت می‌کنم. اما وقتی شرایط را نداشته باشم، خیلی راحت می‌توانم از خدا بخواهم که این کارها را انجام دهد. و خدا می‌گوید، خب، من دوست دارم، جان، اما تو در هیچ جایگاهی نیستی که آنچه را که می‌توانم برایت انجام دهم، دریافت کنی.

خیلی خب. خب، نیم ساعت برای چهار آیه، بد نیست. بله، عالی.

من از یک نظر خوشم می‌آید که این کتاب مقدس، کتاب مقدس مورد مطالعه من در اینجا در مورد آن آیه این است که چنان تکیه‌ای دارد که مانع دوگانگی می‌شود. خوب است. در مورد اینکه به چه کسی خدمت می‌کنید، هیچ شکی نیست، اصلاً شکی نیست.

این چنان تکیه گاهی است که مانع دو دلی می‌شود. این فکر خوبی است، فکر خوبی است.

بله، بله. بسیار خوب. خب، در آیات پنج و شش چه اتفاقی برای آن شهر دیگر افتاده است؟ این همان مضمونی است که در تمام کتاب دیده‌ایم، اینطور نیست؟ من سعی می‌کنم خودم را بالا ببرم و چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ پای خدا مستقیماً روی قلعه شنی من فرود خواهد آمد.

او ساکنان بلندی، شهر رفیع را خوار و ذلیل کرده است. بله، شهر امن و شهر رفیع وجود دارد. فکر می‌کنم شهر امن را انتخاب کنم.

او آن را پایین می‌گذارد، آن را به زمین می‌چسباند. بسیار خوب، بیایید ادامه دهیم. راه پارسایان هموار است.

قبلاً به شما گفته‌ام، مطمئنم قبل از اینکه در ماه ژوئن کارمان تمام شود دوباره می‌گویم، اما این کتاب یک سمفونی است. یکی از ویژگی‌های سمفونی این است که تم‌ها پیش می‌آیند و شما می‌گویید، اوه بله، من آن را قبلاً در آندانته شنیده‌ام، و حالا اینجا در آلگرو است. شاید کمی گام متفاوت باشد، اما تم همان است.

و کمی بعد، دوباره از راه رسید. و یکی از لذت‌های گوش دادن به یک سمفونی این است که می‌توانی از نظر فکری به آن واکنش نشان دهی و آن چیزهایی را که وارد و خارج می‌شوند بشنوی. این یکی از چیزهایی است که من مدیون یک دوره هنرهای زیبا در دانشگاه تیلور هستم، مدت‌ها پیش، زمانی که یک پسر روستایی که عمدتاً گیتار و یوکللی می‌دانست، مجبور شد یک دوره هنرهای زیبا بگذراند.

اون موقع ازش خوشم نیومد، اما وقت خوبی بود. خب، این یکی از این تم‌هاییه که دوباره داره مطرح می‌شه. مسیری که صافه.

یادتان باشد در فصل ۴۰، او می‌گوید خدا می‌آید. دره‌ها را پر کنید، کوه‌ها را هموار کنید، راه مستقیمی برای آمدن خدا به سوی ما. و این هم راه مستقیمی که او در زندگی‌مان به ما می‌دهد.

بله، تپه‌ها و دره‌ها وجود دارند. تو آنها را خواهی داشت، من آنها را خواهم داشت. این بخشی از زندگی است.

اما خدا یک زمین‌گردان بزرگ است که در میان دره‌ها و تپه‌ها می‌تواند برای کسانی که ذهنشان به او معطوف است، راه مستقیمی بسازد. در اینجا دوباره در آیه ۸، در مسیر داوریه‌ای تو، ای خداوند، منتظر تو هستیم. آنچه را که در کتاب مقدس گفته‌ام، در عهد عتیق، به یاد داشته باشید، توکل و انتظار مترادف هستند.

این فقط این نیست که دست روی دست بگذارید و بگویید، خب، خدایا، دیر یا زود، حدس می‌زنم که قرار است اینجا کاری بکنی. بلکه این همان انتظار مطمئن است. من قرار نیست از تو جلو بزنم و مشکلم را به روش خودم حل کنم.

من به تو اجازه می‌دهم مشکلم را به روش خودت حل کنی. و بی‌صبرانه منتظرم ببینم چطور این کار را انجام خواهی داد. این یک پیش‌بینی مطمئن است.

و این توکل نامیده می‌شود. شما به خداوند توکل نمی‌کنید، باید از او جلوتر بدوید و مشکل خود را به روش خودتان حل کنید. اگر به او توکل کنید، می‌توانید بگویید، برایم مهم نیست چقدر باید منتظر بمانم.

ترجیح می‌دهم به روش تو باشد تا به روش خودم. در مسیر قضاوت‌های تو، منتظر نام تو هستیم. دوباره آنچه را که در مورد نام گفتم به یاد بیاور، نام او برجسب او نیست، شخصیت او، طبیعت او، شهرت او، اوست، نام و یاد تو آرزوی روح ماست.

دوباره این اتفاق می‌افتد. پروردگارا، می‌خواهم نام تو در هر صورت از طریق من جلال یابد. می‌خواهم جهان به خاطر آنچه در من می‌بیند، به یاد داشته باشد که تو که هستی و چه کارهایی انجام داده‌ای.

جان من شبانگاه مشتاق توست، روح من در درونم با جدیت تو را می‌جوید. حال، از شما می‌خواهم که در مورد این دو و نیم آیه بعدی فکر کنید. هنگامی که داوریه‌های تو بر زمین باشد، ساکنان جهان عدالت را می‌آموزند.

اگر به شریر لطف شود، پارسایی را نمی‌آموزد. در سرزمین درستکاران، فساد می‌کند و جلال خداوند را نمی‌بیند.

ای خداوند، دست تو بلند است، اما آنها آن را نمی‌بینند. بگذار غیرت تو را برای قومت ببینند و شرمنده شوند. بگذار آتش دشمنانت آنها را بسوزاند.

حالا، به قول خودت، این چی می‌گه؟ خب، فرصت هست، اما شخص شرور ازش استفاده نمی‌کنه. خیلی خب. اشعیا چی رو نمی‌خواد که خدا خیلی سریع انجام بده؟ خب، من فکر می‌کنم برعکسش درسته.

فکر می‌کنم او نمی‌خواهد که خیلی سریع کارهای خوب برای دشمن انجام دهد. اگر به شریران لطف شود، آنها پارسایی را یاد نمی‌گیرند. شما با این موافقید؟ می‌دانم که این کتاب مقدس است، اما می‌توانید با آن مخالف باشید.

اشکالی نداره. با این موافقی؟ اونا نمیخوان. آره

به آنها فرصت داده نمی‌شود که در نظر بگیرند اینجا در زندگی من چه می‌گذرد. بله. اوه، فکر می‌کنم این وضعیت ناامیدکننده ما در آمریکاست.

خدا ۲۰۰ سال است که با ما خیلی خوب بوده است. ما فکر می‌کنیم لیاقتش را داریم. فکر می‌کنیم لیاقتش را داریم.

ما آن را به عنوان تأییدی بر کاری که انجام می‌دهیم و درست بودن آن می‌بینیم. درست است. درست است.

کاملاً درست است. اشعیا می‌گوید، خدایا، تو باید این افراد را مجازات کنی. من تعجب می‌کنم که آیا این همان چیزی است که او الان در بهشت درباره ما می‌گوید.

خدایا، تا کی می‌خواهی به کارهایی که می‌کنند و نحوه‌ی زندگی‌شان چشم‌پوشی کنی؟ آن‌ها درستکاری را یاد نمی‌گیرند. آن‌ها شرارت را یاد می‌گیرند. بنابراین، این همیشه برای من دو یا سه آیه‌ی بسیار غم‌انگیز بوده است، چون وقتی به آن نگاه می‌کنم، باید بگویم که درست است.

درست است. و خب، کمی بعد، شما را به آیه‌ی دیگری در اینجا فرا می‌خوانم. بسیار خوب.

بنابراین او می‌گوید، پروردگارا، ما منتظریم. ما توکل می‌کنیم. ما ایمان می‌آوریم.

اما خدایا، مگر اینکه شریران را مجازات کنی، آنها به کارهایشان ادامه خواهند داد. اممم. در این بین، ممکن است ما هم به آنها بی‌یوندم.

بله. بله. اما دوباره، و همانطور که قبلاً به شما گفته‌ام، انبیای عبرانی آنقدر انعطاف‌پذیر هستند که در یک مقطع او از طرف خدا صحبت می‌کند.

در یک مقطع او با خدا صحبت می‌کند. در یک مقطع با مردم صحبت می‌کند. در مقطع دیگر او برای مردم صحبت می‌کند.

و دیدن نحوه‌ی رفت و برگشت او اینجا خیلی جالب است. آیه‌ی ۱۲، ای خداوند، تو شالوم را برای ما مقدر خواهی کرد. تو تمام کارهای ما را برای ما انجام داده‌ای.

کسی که بتواند تشخیص دهد هر آنچه در زندگی من به دست آمده، پروردگارا، در نهایت، کار تو بوده است، یعنی در مسیر بلوغ معنوی بسیار پیش رفته است. اگر واقعاً به این باور داشته باشید، متکبر بودن دشوار است.

ای پروردگار، خدای ما، غیر از تو، پروردگاران دیگری بر ما حکومت کرده‌اند، اما ما تنها نام تو را به یاد می‌آوریم. بله. پادشاهان و حاکمان زیادی بوده‌اند، برخی خوب، برخی بد، برخی بی‌تفاوت، اما در نهایت، این نام توست که می‌خواهیم بر ما نوشته شود.

ما می‌خواهیم اسم تو روی آن مدال روی پیشانی باشد. یادت هست عیسی چه گفت؟ هر چند وقت یکبار این کار را انجام می‌دهی، این را به یاد داشته باش. به یاد داشته باش، به یاد داشته باش که تو که هستی و چه کسی تو را به این چیزی که هستی تبدیل کرده است.

فراموشش نکن. بنابراین، سپس او ادامه می‌دهد. آیه ۱۶ می‌گوید، خداوند، ما این کار را نکرده‌ایم.

ما در دنیا به جایی نرسیده‌ایم. آیه ۱۷، مانند زن بارداری که وقتی نزدیک به زایمان است، از درد زایمان بلند می‌شود و فریاد می‌زند. ما نیز به خاطر تو باردار بودیم، ای خداوند.

ما به خود می‌پیچیم، اما باد را به دنیا آورده‌ایم. ما هیچ رهایی در زمین به دست نیاورده‌ایم و ساکنان جهان سقوط نکرده‌اند. باز هم، این اشعیا است که از جانب مردم سخن می‌گوید.

ما جهان را به سوی عدالت هدایت نکرده‌ایم. ما جهان را به خاطر شرارتش محکوم نکرده‌ایم. اگر نمک طعم خود را از دست بدهد، به هیچ دردی نمی‌خورد جز اینکه بیرون ریخته شود و پایمال زمین گردد.

ما رهایی نیاورده‌ایم. ما محکومیت نیاورده‌ایم چون فقط بی‌تفاوت بوده‌ایم. من هرگز نمی‌توانم از نامه به کلیسای لائودیکه دست بردارم.

تو نه گرم هستی و نه سرد. تو فقط ولرمی و من تو را بیرون می‌اندازم. ای خدا، بگذار تمرکز ما آنقدر محکم روی تو باشد که رهایی ما برای همه آشکار باشد.

و از این رو، برای گمراهان، طعم مرگ خواهد بود. این چیزی است که پولس می‌گوید. او می‌گوید که همان بود خواهد بود.

این بوی زندگی برای کسانی که زنده هستند خواهد بود، اما بوی مرگ برای کسانی که در حال هلاکت هستند. بنابراین، خدا در ما کاری انجام می‌دهد تا رهایی ما بی‌چون و چرا باشد و آنقدر بی‌چون و چرا باشد که کسانی را که رهایی نیافته‌اند محکوم کند. نه اینکه ما بگوییم شما بد هستید و به جهنم خواهید رفت.

حالا شاید لازم باشد این را به بعضی‌ها گفت، خیلی بیشتر از آنچه خیلی از ما شجاعت گفتنش را داریم، اما مهم‌تر از آن این است که باید پرسید چرا من اینطور نیستم؟ مشکل زندگی من چیست که من آن نوع آدم نیستم؟ یک جای کار من ایراد دارد. آنها به خاطر وجود رستگاری در زندگی ما محکوم شده‌اند. من می‌خواهم آن رستگار باشم.

باز هم، خدا کمکمان کند، خب نه، خدا کار فوق‌العاده‌ای در زندگی من انجام داده و اگر تو هم مثل من سخت تلاش کنی، می‌تواند این کار را برای تو هم انجام دهد. این بوی مرگ است. نه، نه، نه، نه.

اما مادری ترزا که می‌تواند در کثافت و مرگ و شرم زانو بزند و تحت تأثیر آن قرار نگیرد. با این حال، خداوند در آیه ۱۹ وعده خوبی دارد. مردگان شما زنده خواهند شد، بدن‌هایشان برخاست، و شما که در خاک ساکن هستید، بیدار شوید و آواز بخوانید.

دوباره آنجاست، از شادی آواز می‌خواند. زیرا حق تو حق نور است، زمین مردگان را به دنیا خواهد آورد. بله، بله.

در نهایت، در نهایت، هر یک از ما، مگر اینکه عیسی اول بیاید، خواهیم مرد. اما خدا می‌گوید این پایان داستان نیست. کاستی‌های شما، شکست‌های شما، این پایان داستان نیست.

پایان داستان، قیامت است. خدا را شکر، خدا را شکر. او روی منحنی نمره نمی‌دهد، با یک معیار نمره می‌دهد.

آیا خون عیسی را به عنوان پوشش خود پذیرفته‌اید؟ المر پارسونز را یادتان هست؟ بله. بله، او همیشه می‌گفت که در ژاپن مبلغ مذهبی بوده و یک چیز را در مورد آن افراد کشف کرده است. او می‌گوید قبل از اینکه بتوانید به آنها کمک کنید بگویند متأسفم، توبه می‌کنم، باید به آنها کمک کنید که بگویند متشکرم.

فکر می‌کنم منظورت همین است، اگر آدم درستکاری باشی، خودت که می‌دانی، اما اگر مثل مادر ترزا یا آن زندگی بدرخشی، انگار آب دهان مردم راه می‌افتد، گرسنه‌شان می‌کند، و این چیزی است که آنها را به سمت خود جذب می‌کند. نه، می‌دانی، بهتر است توبه کنی و گرنه به جهنم می‌روی. بله، بله، بله، بله، نمی‌خواهم نمی‌خواهم ضرورت روشن کردن جایگزین‌ها را کم‌اهمیت جلوه دهم، اما، با این حال نکته‌ای که هم من و هم تو مطرح می‌کنیم این است که اگر او در ما رستگاری ایجاد کرده باشد، در واقع این رستگاری به محکومیت تبدیل خواهد شد و اشعیا می‌گوید ما رستگار نشده‌ایم و بنابراین هیچ حس محکومیتی برای گمراهان به ارمغان نیاورده‌ایم.

می‌توانید در این مورد بحث مفصلی داشته باشید. بله، درست است. بسیاری از محققان می‌گویند که این فصل‌ها باید صد سال قبل از مسیح نوشته شده باشند، زیرا قبل از آن هیچ‌کس به رستاخیز اعتقاد نداشت.

ما این را نمی‌دانیم. بنابراین، ما، ما، پاسخ واقعی این است که نمی‌دانیم. ما می‌دانیم که در زمان مسیح فریسیان به رستاخیز اعتقاد داشتند و صدوقیان فقط پنج کتاب اول را پذیرفته بودند، موسی رستاخیز را انکار می‌کرد و عیسی این دو را علیه یکدیگر به کار می‌گرفت و پولس نیز همین کار را کرد.

جالب است که چطور این کار را کردند، اما ما، ما واقعاً نمی‌دانیم چقدر قدمت دارد. همانطور که به شما گفتم، فکر می‌کنم کتاب مقدس به من می‌گوید که اشعیا این کتاب را نوشته است و این بدان معناست که این ایده حداقل به قدمت ۷۰۰ سال قبل از میلاد است، اما اینکه آیا در آن زمان برای هر کسی که آن را شنیده کاملاً تکان دهنده بوده است، که فکر می‌کنم احتمالاً همینطور بوده است، یا اینکه شاید در آن زمان تا حدودی گسترده‌تر بوده است، واقعاً نمی‌دانیم. بسیار خوب.

بیا بید به آیه ۲۷ از باب ۲۷ نگاه کنیم. من در مقدمه به شما گفتم که در سراسر خاور نزدیک، نسخه‌هایی از یک داستان وجود داشت، من دوست ندارم آن را داستان خلقت بنامم، زیرا آنها به خلقت، چیزی کاملاً جدید که قبلاً وجود نداشت، اعتقاد نداشتند. آنها به مبدأ اعتقاد داشتند.

حال، بت‌پرستان اساساً همان چیزی را باور داشتند که دانشمندان پی‌خدای مدرن باور دارند. ما در ۵۰۰۰ سال خیلی پیشرفت نکرده‌ایم و آن این است که ماده همیشه وجود داشته است. ماده ابدی است، نه چیز دیگری.

بت‌پرستان معتقد بودند که این ماده به شکلی آشفته و آبکی وجود دارد، زیرا آنها جهان نامرئی را از این جهان خلق می‌کردند. و شما به این جهان نگاه می‌کنید و چه چیزی، چه چیزی تولد را آغاز می‌کند؟ آب می‌شکند. شما به خاک نگاه می‌کنید و خاک مرده است مگر اینکه آب روی آن بریزید.

خب، در ابتدا هرج و مرج آبکی بود. و در بیشتر موارد، یک زن بود چون همه ما اینجا از بدن یک زن آمده‌ایم. متأسفانه، او خانم خوبی نبود.

او اساساً یک هیولا بود. خدایان از او زاده شدند. در داستان‌های مختلف کم و بیش پورنوگرافیک، او آنها را به دنیا آورد.

اما، و این، شما فقط باید این را دوست داشته باشید. همه آنها، این خدایان دیوانه، به اسب سواری و مهمانی رفتن و خوشگذرانی زیاد و سر و صدای زیاد پرداختند، و پیرزن تصمیم گرفت همه آنها را بکشد. هر پدر و مادری به نحوی این شرایط را تجربه کرده است.

میشه اون چیز رو خاموش کنی؟ خب، خدایان وحشت زده میشن و بالاخره یه جورایی یه ابرقهرمان خلق میکنن که پیرزن رو میکشه و به نحوی از بدن اون، این دنیای منظم رو به وجود میاره. در نسخه کنعانی این داستان، در این مورد، شخصیت آشوب، مرد هست. اما در نسخه کنعانی داستان، خدای آشوب، لویاتان نام داشت.

بنابراین حدود شش یا هفت جا در عهد عتیق، اشاره‌ای به آن داستان وجود دارد. حالا، من می‌گویم اشاره. این کلمه خیلی مهمی است.

اشاره به چیزی یعنی اشاره کردن به آن. و من اینجا از این مثال استفاده می‌کنم. در مورد کسی می‌گویم، وای به ران اسمیت پیر نگاه کن.

او یک هرکول واقعی است. اسوالت، تو به اسطوره‌های یونانی اعتقاد داری. نه، من ندارم.

من به این افسانه اشاره کردم، اما حتی یک لحظه هم به آن اعتقاد ندارم. حالا، این همان کاری است که عبرانیان انجام می‌دهند. آنها این داستان را باور ندارند.

و یکی از دلایلی که می‌توانم بگویم آنها به آن اعتقاد ندارند این است که آنها در مورد شکست دادن هیولا توسط خدا برای ایجاد نظم از هرج و مرج صحبت نمی‌کنند. آنها در مورد شکست دادن هیولا توسط خدا برای ایجاد رستگاری از گناه صحبت می‌کنند. بارها و بارها، وقتی این اشاره در کتاب مقدس آمده است، آن را خواهید دید.

خدا چه زمانی هیولای دریایی را شکست داد؟ وقتی قوم خود را از دریای سرخ عبور داد. خب، نه، این چیزی نیست که بت‌پرستان به آن اعتقاد دارند. اما آنها از این نوع زبانی که برای مردم آشناست برای بیان یک نکته استفاده می‌کنند.

این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد. حالا سوال این است که به نظر شما چرا از این موضوع اینجا استفاده می‌شود؟ چرا اشعیا در این مرحله آن را مطرح کرده است؟ بسیار خب. بسیار خب.

بله. و این یک تمثیل است که چه چیزی را نشان می‌دهد؟ قدرت خدا، قدرت خدا برای نجات گناه، جهان را به هرج و مرج کشانده است. این با بت‌پرستان بسیار متفاوت است.

بت‌پرستان می‌گویند که در ابتدا هرج و مرج بوده است. و به نحوی، این خدایان درجه‌ای از نظم را بر این دنیای آشفته تحمیل کرده‌اند. و شما باید هر سال این افسانه را تعریف کنید تا مطمئن شوید که او دوباره این کار را انجام می‌دهد.

نه، خدا جهانی منظم آفرید. و ما، اولین پدر و مادرمان، انسان‌ها، هرج و مرج را به جهان آوردیم. اما خدا با فیض نجات‌بخش خود می‌تواند وارد هرج و مرج گناه شود و ما را نجات دهد.

من، یکی از دوستانم درباره کتابی به ما گفت، عنوانش «شکست‌ناپذیر» است. و من جرأت نمی‌کنم اینجا خیلی درگیرش شوم. کل داستان را برایتان تعریف می‌کنم.

و ما تا نیمه شب اینجا خواهیم بود. اما در جنگ جهانی دوم، یک دونده المپیک به عنوان بمب‌افکن در هواپیمایی در جنوب اقیانوس آرام مشغول به کار بود، هواپیما سقوط کرد، او و خلبان ۴۷ روز را روی یک کلک گذراندند. این طولانی‌ترین زمانی است که ما می‌شناسیم کسی روی یک کلک زنده مانده است.

آنها در یک جزیره ژاپنی پیاده شدند. آنها را به اردوگاه زندانیان بردند و قرار بود کشته شوند. اما ژاپنی‌ها متوجه شدند که این مرد یک دونده المپیک است.

و آنها فکر می‌کردند می‌توانند او را فریب دهند و از او به عنوان یک مبلغ استفاده کنند. بنابراین او و خلبان را به یک اردوگاه ثبت نشده فرستادند. صلیب سرخ چیزی در مورد آن نمی‌دانست.

بنابراین، آنها می‌توانستند هر کاری که می‌خواستند آنجا انجام دهند. و این کار را هم کردند. از آنجا، او به اردوگاه دیگری فرستاده شد.

و افسر انضباطی یک روان‌پزشک بود که بی‌معنی مردم را کتک می‌زد و بعد برایشان گریه می‌کرد چون دردشان می‌کشید. او این یارو، لویی زامپینی، را عمداً انتخاب کرده بود. چون اولاً، داشتند سعی می‌کردند او را بشکنند.

دوم اینکه، چون فکر می‌کرد خیلی آدم سرسخت و بزرگی است، این ورزشکار المپیک. آنها این کار را نکردند. و در نهایت، جالب بود، دستور قتلش صادر شد.

اگوست ۱۹۴۵، قرار بود تمام اسرای جنگی کشته شوند و اجسادشان از بین برود. بمب اتمی جان آنها را ۲۲ نجات داد. او به خانه برگشت و به داخل گودال رفت.

این کابوس‌های وحشتناک. او ازدواج کرد. یک شب، با همسرش که روی زمین افتاده بود و روی سینه‌اش نشسته بود و داشت او را خفه می‌کرد، از خواب بیدار شد، چون فکر می‌کرد دارد این مرد ژاپنی را خفه می‌کند.

اعتیاد به الکل واقعاً وحشتناک است. یک شب، همسرش به یک جلسه چادر رفت. ۱۹۵۰، لس‌آنجلس، بیلی گراهام.

او تغییر مذهب داد. او قصد داشت از او طلاق بگیرد. او او را ترک کرده بود، با هدف تکمیل مدارک طلاق برگشته بود، به آنجا رفته بود، به خانه آمده بود و به او گفته بود که من تو را طلاق نمی‌دهم.

می‌خوام بری و حرف‌های این یارو رو بشنوی. اون خیلی جنگید، خیلی جنگید، بالاخره، بالاخره رفت و ردیف عقب نشست، از حرف‌های بیلی گراهام عصبانی بود. وقتی داشتن دعوت‌نامه رو می‌دادن، اومد بیرون، بیلی گراهام رو هم دنبال خودش کشید، می‌خواست از ردیف عقب بره بیرون، و یهو، وقتی هواپیما داشت سقوط می‌کرد، خودش رو زیر آب دید که با سیم پوشیده شده بود.

وقتی به هوش آمد، بیهوش شد، سیم‌ها رفته بودند و داشت به سطح آب می‌آمد. روی قایق، هشت روز بود که آب نداشتند و داشتند می‌مردند. و او دعا کرد و گفت: خدایا، اگر برای ما باران بفرستی، تمام عمرم به تو خدمت خواهم کرد.

شش ساعت بعد، رگبار باران شروع شد. یک بمب افکن ژاپنی آنها را پیدا کرد، سه بار به رگبار بست و ۴۸ گلوله روی کلک آنها نشست. هیچ کدام از آنها آسیب ندیدند.

آنها را به کواجالین بردند. هر کسی که به کواجالین رفت، مرد. آنها نمردند، و غیره.

او آنجا ایستاده بود. پنج سال بود که تمام این خاطرات را در ذهنش مرور می کرد. همانجا ایستاده بود که باران را روی صورتش حس کرد.

و نویسنده می گوید این آخرین فلش بکی بود که او تا به حال داشته، زیرا به جای اینکه از در بیرون برود، به راهرو رفت. خدا می تواند هرج و مرج گناه را به نظم تبدیل کند. لوئیس زامپرنی یک مبلغ مذهبی شد.

او بقیه عمرش را صرف کار با بچه ها کرد. وقتی ۹۲ ساله بود، در سال ۲۰۰۸، بالای درخت بود و اره برقی داشت یکی از اعضای بدنش را قطع می کرد. برادرش سرش داد زد و لویی گفت، خب، خدا هر وقت آماده باشد، من را هم می برد.

و برادرش گفت، پس چرا سعی می کنی به او کمک کنی؟ خدا می تواند هرج و مرج گناه را به نظم تبدیل کند. این چیزی است که این می گوید. و بنابراین، سپس او در مورد تاکستان صحبت می کند.

یادتان هست، تاکستان را در فصل پنجم دیدیم؟ آیا تاکستان انگورهای تلخ بود؟ خدا آن را آنقدر با دقت کاشته بود که تنها انگور تلخ به بار آورد. و خدا می گوید که ما آن را از بین خواهیم برد.

ما حیوانات وحشی را فرا خواهیم خواند. پس، تاکستانی دلپذیر، از آن بسرایید. من، خداوند، نگهبان آن هستم.

هر لحظه آن را آبیاری می کنم، مبدا کسی آن را تنبیه کند. شب و روز از آن محافظت می کنم. خشمی ندارم.

کاش خار و خس داشتم تا با آنها بجنگم. بر آنها لشکر می کشیدم و همه را با هم می سوزاندم.

بگذارید آنها از من محافظت کنند. بگذارید آنها با من صلح کنند. بگذارید آنها با من صلح کنند.

او در ادامه می گوید، اگر تو را تنبیه کرده ام، فقط این را به خاطر داشته باش. من تو را به آن شدتی که کسانی را که تو را تنبیه کرده اند تنبیه کرده ام، تنبیه نکرده ام. چقدر این حرف درست است.

اسرائیل امروز وجود دارد. بابل ۲۵۰۰ سال است که از بین رفته است. و اینجاست که من شما را به عبرانیان ارجاع دادم، جایی که عبرانیان می گوید، خدا کسانی را که دوست دارد، تأدیب می کند.

هیچ وقت مربی فوتبالی رو فراموش نمی کنم که گفت اگه دارم سرت داد می زنم، هنوز امیدی هست. وقتی دست از داد زدن برداشتم، نگران شو. من ازت ناامید شدم.

و اگر به عبرانیان در باب دوازدهم نگاه نکرده اید، از شما می خواهم که آن را بخوانید. عبرانیان درباره انضباطی صحبت می کند که از عشق زاده می شود. من در مورد شما نمی دانم، اما برای من باور کردن این موضوع بسیار سخت است.

وقتی دارم دوران سختی را می‌گذرانم، تمایل دارم بگویم، خب، تو داری من را به خاطر چیزی تنبیه می‌کنی. یا از من متنفری یا، یا، یا. البته نه از نظر فنی، اما، اما فکر می‌کنم در عمل، بین تربیت و تنبیه تفاوت وجود دارد.

تنبیه به سادگی می‌گوید تو کار اشتباهی کردی و من کاری می‌کنم که رنج بکشی. تربیت می‌گوید تو کار اشتباهی کردی. من به تو اجازه می‌دهم عواقبش را بپذیری تا این اتفاق بیفتد.

بنابراین، همانطور که بارها گفته‌ام، و بارها خواهیم گفت، در بیشتر موارد، نابودی هرگز آخرین کلام مورد نظر خدا نیست. و این همان چیزی است که او اینجا می‌گوید. تو تاختستان من هستی.

تو هرگز از تاختستان من بودن دست نخواهی کشید. شاید نابودی آخرین حرف من باشد، اما این آخرین حرف مورد نظر من نیست. آخرین حرف مورد نظر من این است که آن تاک‌های وحشی را از آنجا بیرون بریزم تا تاک‌های خوب واقعاً بتوانند رشد کنند و میوه بدهند.

بعضی ۳۰ برابر، بعضی ۶۰ برابر، بعضی ۱۰۰ برابر، اگر می‌توانستم مثلاً هایم را با هم قاطی کنم. بیایید دعا کنیم. خدایا شکر که ما برای تو ارزشمند هستیم.

ممنونم که آرزو می‌کنی دشمنی پیدا شود که بتوانی او را کتک بزنی. ممنونم. خدایا کمکمان کن.

وقتی ما کار اشتباهی انجام داده‌ایم و تو ما را تنبیه می‌کنی، نه برای بی‌اعتمادی به تو، نه برای ترس از تو به معنای نادرست، بلکه ای پروردگار، کمکمان کن تا تنبیه تو را بپذیریم، با این آگاهی که از دستی سرشار از عشق می‌آید. پروردگار، تو را شکر می‌کنم برای راه‌هایی که در این اتاق برای تبدیل هرج و مرج، هرج و مرج گناه به نظم رستگاری به کار گرفته‌ای. تو را شکر می‌کنم.

خدایا کمک کن، کمک کن آنقدر رهایی یابم که هر کسی که می‌بیند بگوید، خدا برای آن مرد کاری انجام داده است. باشد که این در مورد همه ما صادق باشد، به نام تو دعا می‌کنم. آمین.

خیلی ممنون. فصل‌های ۲۸ و ۲۹ هفته‌ی آینده.

این دکتر جان اسوال است که در حال تدریس کتاب اشعیا است. این جلسه‌ی شماره‌ی ۱۳، اشعیا فصل‌های ۲۶ و ۲۷ است.